

# «شهود» از دیدگاه افلاطون و کانت

یاسمن دولتشاهی

ادراک کلی (perception)، ادراک پیشینی، نگاه کردن (to look at) و خیره نگریستن (attentively gaze at) و معانی تحت‌اللفظی از این قبیل است. در فلسفه افلاطون واژه «نوس» یا «نویس»<sup>۲</sup> به معنی علم و دانش در فارسی به معنای شهود گرفته شده است. لیکن غالب مترجمان انگلیسی<sup>۳</sup> واژه Looking یا Look را در آثار افلاطون به نفعص، پژوهیدن یا ادراک و جهانی ترجمه کرده‌اند. احتمالاً نگاه کردن با چشم ذهن یا چشم روح معادل با شهود واقع است، لیکن در نظر فیلسوفان واژه شهود به معنای شناخت یا ادراک بدون واسطه است.

بعضی این واژه را بدون هیچ قیدی مورد استفاده قرار داده‌اند و بعضی دیگر قیدی مثل حسی، عقلی، کات، تجربی و غیره به آن اضافه کرده‌اند و بدین طریق معنای خاصی را با توجه به نظام معرفتی خاص خودشان به آن واژه بخشیده‌اند. شهود از نظر افلاطون

افلاطون اولین فیلسوفی است که به‌طور جدی وارد بحث معرفت و چگونگی آن نده است و اولین شخص در فلسفه غرب است که شناسایی شهودی را مطرح کرده است.

در نظریه معرفت افلاطون شهود به‌عنوان عالیترین مرتبه معرفت معرفی شده است با توجه به تعاریف متعددی که مفسران افلاطون و خود افلاطون در رساله‌هایش ارائه داده

یکی از اساسیترین و مهمترین نظریه‌ها در هر سیستم فلسفی «نظریه معرفت» است، یعنی انسان چگونه می‌تواند خود و جهان خارج و احتمالاً عالم طبیعی و علی‌الخصوص خداوند را بشناسد؟ و آیا اصلاً چنین شناختی ممکن است یا نه؟ فلاسفه‌ای که معتقدند انسان می‌تواند شناخت پیدا کند، غالباً شیوه‌های گوناگون را به‌عنوان قوا یا راه‌هایی که توسط آنها انسان می‌تواند بشناسد، ارائه داده‌اند. در نظریات بعضی از آنها یکی از شیوه‌ها یا قوای شناخت عبارت از شهود است، لیکن همگی آنها به یک نوع شهود واحد معتقد نبوده‌اند و هر کسی نوعی از شهود را مد نظر داشته است مثل شهود عقلی، شهود درونی، شهود تجربی و غیره.

افلاطون از جمله فیلسوفانی است که معتقد بوده انسان می‌تواند به شناسایی دست یابد. نظریه معرفت کامل و جامعی هم در این رابطه ارائه داده است.

در این مقاله مختصر سعی شده شهود از نظر افلاطون، ارسطو و کانت تبیین شود. برای آغاز مقاله ابتدا لازم است معنای تحت‌اللفظی «شهود» بیان شود. معنای تحت‌اللفظی شهود

واژه انگلیسی intuition با شهود معادل و واژه لاتین معادل آن intueor است و معادلهای آنها در انگلیسی<sup>۴</sup> و لاتین

است، می‌توان شهود را بدین گونه تعریف کرد: شهود ادراک بی‌واسطه توسط بالاترین قوه عقلانی است که از طریق آن ذهن فیلسوف از فرضیه‌های بخش استدلال فراتر رفته و روابط درونی صورتها با یکدیگر و وابستگی نهایی آنها را با خیر درمی‌یابد و مستقیماً خیر را مشاهده می‌کند و با واقعیت آشنا می‌شود.

با ارجاع به رساله‌های افلاطون واژه‌هایی که بر بی‌واسطه بودن شهود دلالت دارند عبارت‌اند از: یکباره بی‌واسطه عوامل بیگانه و برخورد مستقیم. مثلاً «آدمیان به امید نوشته‌ها نیروی یادآوری را مهمل می‌گذارند و غافل می‌شوند از اینکه به درون خویش رجوع کنند و دانش را بی‌واسطه عوامل بیگانه در خود بجویند و از راه یادآوری به دست آورند»<sup>۵</sup>.

«انسان وقتی به ذات و حقیقت چیزها نزدیک می‌شود، در برخورد مستقیم با چیزهای دیگر قرار می‌گیرد و پندارهایش را که فریبیده بوده‌اند، از دست می‌دهد.»<sup>۶</sup>

باید توجه کرد که شهود مورد نظر افلاطون شهود عقلانی است، به دلیل آنکه او در رسالات مختلفی دریافت ایده خوب، زیبایی یا خیر را توسط قوه عاقله عقل مجرد، نیروی خرد و عقل محض بیان می‌کند. مثلاً:

«پلاکتیک تنها با نیروی خرد و با یاری جستن از مفهومی مجرد به هستی حقیقی هر چیز راه می‌یابد.»<sup>۷</sup>

«عامل پنجم خود آن چیز [ایده] است که فقط به وسیله عمق و وسعت قوه عاقله شناخته می‌شود و این صورت اصلی آن چیز است.»<sup>۸</sup>

اما به نظر می‌رسد منظور از عقل، عقل کلی باشد چرا که عقل جزئی فقط قادر به شناخت مفاهیم یا ساختن مفاهیم مربوط به همین عالم محسوس است و تنها عقل کلی است که می‌تواند مرتبط با عالم بالا باشد و معنوتات وابسته به آن را ادراک کند.

شایان ذکر است که در رسالات عباراتی وجود دارد که تحقق شهود را به واسطه اشراقی بیان کرده‌اند. مثلاً: «مطالب فلسفی مانند دیگر مطالب علمی نیست که به وسیله اصطلاحات و الفاظ عدلی بتوان تشریح کرد، بلکه فقط در نتیجه بحث و مذاکره متوالی درباره آنها و در پرتو همکاری درونی و معنوی یکباره آن ایده روشن می‌گردد و اندک خود را باز می‌کند و توسعه می‌یابد.»<sup>۹</sup>

«ایده خوب به اندیشه و تفکر روشنیایی می‌بخشد.»<sup>۱۰</sup>

عبارتهای دیگری دال بر این مدعا را می‌توان در برخی از تفسیرهای مفسران افلاطون از آثارش یافت. مانند این عبارت دیلیو. کی. سی. گائری. «فیلسوف از طریق پرداختن به صورت هستی در نورانیت الهی جای می‌گیرد.»<sup>۱۱</sup>

یا چنان که تیلور گفته: «نحوه ادراک خیر عبارت است از آشنایی مستقیم که بر اثر روشنی ناگهانی ممکن می‌گردد.»<sup>۱۲</sup>

در این عبارات، واژه‌های روشن، روشنی، نورانیت الهی و روشنی ناگهانی می‌تواند بیانگر اشراق باشد و واژه‌های یکباره و آشنایی مستقیم بیانگر شهود.

از آنجا که لفظ «اشراق» به معنای روشن و تابان شدن است، شاید بتوانیم قائل به این امر شویم که شهود افلاطونی با اشراق همراه است؛ در واقع در همان نقطه یا حالتی که شهود حاصل می‌شود، در همان زمان اشراق نیز صورت می‌گیرد، چرا که متعلق شهود ایده خیر به عنوان منشأ علل همه چیز می‌باشد و همیشه ادراک که واقعیت و حقیقت اصلی روشنی روح و درک را به همراه دارد؛ چنان که افلاطون خود آن را به خورشید تشبیه می‌کند.

### شرایط شهود

شهود عقلانی افلاطون مشروط به شرایطی است ابتدا باید گفت افلاطون در دو مرحله اعتقاد به جبر و وادار کردن انسانها به شناختن داشته است: مرحله اول به شروع شناخت و قدم در راه شناسایی گذاشتن مربوط است. افلاطون مسیر شناخت را مسیری پرزحمت و دشوار می‌دانست و معتقد بود که بیشتر ارواح انسانی در ارتباط با بدن که قرار گرفته‌اند، طبیعت متعالی و نیرویی را که آنها را به سوی شناسایی سوق می‌دهد مورد غفلت قرار داده‌اند، فطرتشان را نادیده گرفته و مقید به محسوسات و مادیات گشته‌اند و آن‌چنان بدانها خو گرفته‌اند که حاضر نیستند از آنها جفا شوند، به همین دلیل باید آنها را وادار به شناختن کرد، چنان که در تمثیل غار چنین وابستگی در تمامی آدمهای موجود در غار مشاهده می‌شود و توسل به زور برای اینکه یکی از آنها روی برگرداند و به مسیر پشت سرش نگاه کند، امری ضروری به نظر می‌رسد. مرحله نومی که در آنجا اجبار ضرورت پیدا می‌کند، مرحله شهود و حصول دانش راستین توسط انسان فیلسوف است که او هم چون بی برده که حقیقت راستین چیست، به هیچ وجه میل ندارد که از آن جدا شود و به امری غیر از آن حقیقت راستین بپردازد. در اینجا نیز او را باید دوباره مجبور کرد یا اینکه به سبب شناختی که خود به دست آورده، خودش خودش را وامی‌دارد که به عقب و به درون غار بازگردد و این بار نقش راهنمای غارنشینان را به سوی شناسایی بازی کند. در واقع او در این زمان خودش عامل اجبار و وادار کردن سایرین برای شناخت پیدا کردن می‌شود. با توجه به مشاهده چنین اعتقادی در افلاطون شاید بتوان اساسیترین شرط برای رسیدن به مرحله شهود که همین وادار ساختن انسانها برای قدم گذاشتن در راه شناسایی است، چرا که در زمان خود افلاطون اکثر انسانها یا به عبارتی اکثر ارواح انسانی در قید تن و



مربوط به آن بودند و کمتر کسی به پیروی از فطرت خودش به خودی خود قدم در راه شناسایی راستینی که مد نظر افلاطون بود می‌گذاشت.

زمانی که انسان قدم در راه شناسایی می‌گذارد بدون آنکه خودش بلدان اولین گامها را از طریق شناخت محسوسات با طی مراحل قدماتی شناخت یعنی و همه عقیده و استدلال، در راه شناختن صورت و خود خیر برداشته است. رسیدن به هر مرحله و گذر از آن، به مثابه نزدیک و نزدیکتر شدن انسان به مرحله شهود است.

از این رو می‌توان گفت شرط دیگر شناخت شهودی گذر از مراحل قدماتی شناخت است و روشی که از طریق آن باید از مراحل شناسایی عبور کرد، شرط بعدی است که آن روش عبارت از روش دیالکتیکی است که همواره در محاورات افلاطونی مورد استفاده بوده و غالباً افراد را به آگاهی از نادانی خود سوق داده و در بعضی موارد به این امر که برای شناخت هر چیزی خود آن چیز (صورت یا مثل) آن را باید شناخت و در نهایت با ارتباط برقرار کردن بین مفاهیم صرف انسانها را به سوی شناسایی و دانش راستین سوق داده است.

### شهود به عنوان غایت و مبدا شناسایی

شهود افلاطون غایت مراحل شناسایی است. وقتی سیر صعودی شناخت را که شامل طی مراحل قدماتی شناخته یعنی پنداره، عقیده و استدلال است، مد نظر داشته باشیم، شهود در سیر صعودی آخرین مرحله محسوب می‌شود. لیکن با حصول ادراک شهودی و دانش راستین مرحله‌ای دیگر از شناسایی که افلاطون آن را شناسایی حقیقی می‌گوید شروع می‌شود و آن مرحله در سیر نزول نهفته است. بدین ترتیب کسی که به ادراک شهودی می‌رسد و خود خیر را مشاهده می‌کند و آن را به عنوان مبدا و اصل همه کثرات درمی‌یابد، پس از آن با بازگشت به واقعیات محسوس و جهان مادی تمامی آن محسوسات و حتی معقولات (استدلالات) فوق آنها را بهره‌مند از خود خیر و موجود به وجود خیر می‌بیند. به عبارتی می‌توان گفت در سیر صعود، در شناسایی مرحله پنداره فقط گفته می‌شد شیء سایه یک چیز است یا در مرحله عقیده می‌گفتیم شیء تصویر چیزی است، ولی آگاه نبودیم که آن شیء سایه و تصویر چیست، لیکن در سیر نزولی به این امر وقوف پیدا کرده‌ایم و می‌دانیم که در واقع همه چیز ظل و تصویری از آن خیر محض است و به‌واسطه بهره‌مندی یا تقلید از آن است که دارای وجهی از باشندگی شده‌اند. بدین ترتیب در سیر نزول شهود به عنوان مبدا شناسایی راستین مورد ملاحظه قرار می‌گیرد.

### متعلق شهود

متعلق شهود خود خیر، زیبایی یا خوب است که با شهود آن انسان به دانش راستین دست می‌یابد و می‌فهمد که مثال

خیر است که صانع تمام اشیا یا خوب، موجد نور و خداوند نور در این عالم و منشا حقیقت و عقل در عالم دیگر است و همچنین ادراک می‌کند که ایده خیر نه تنها علت شناسایی، بلکه علت آن حقیقتی که شناخته می‌شود نیز هست. به عبارت دیگر انسان فیلسوف که به شناخت شهودی دست یافته، بی می‌برد که موضوعات شناختی، هم قابلیت شناخته شدن و هم هستی خود را مدیون ایده خیر هستند. شایان ذکر است که از نظر افلاطون تنها وقتی که ادراک شهودی خیر محض حاصل می‌شود، شناسایی حقیقی تحقق می‌یابد. در واقع مراحل مقدماتی شناسایی را او شناسایی به معنای حقیقی نمی‌پندارد.

### شهود و عشق (اروس)

افلاطون به وجود یک طبیعت متعالی در درون انسان به عنوان شریفترین جزء روح اشاره می‌کند. این طبیعت پیوند با ابدیت و قربانیت روحی با حقیقت ازلی دارد و سببه به خود خیر است. افلاطون از آن با عنوان نفس عقلایی، عقل مجرد یا عقل محض یاد کرده است. این طبیعت متعالی دارای یک نیروی خاص است که آن نیرو عشق است. عشق کشش به سوی خیر محض، کوشش برای وصول به آن و طلب شناخت خیر محض است؛ آرزویی است؛ برای اتحاد روحی با اصل و مبدا همه چیزها؛ اتحادی است که ارواح انسانی پیش از وصل به تن واجد آن بوده‌اند.

حال اگر انسان طبیعت متعالی و نیروی

خاص آن را متوجه امور محسوس و جزئی کند انسانی خاکی و شهوانی خواهد شد و هرگز نخواهد توانست به شناخت شهودی و درک خود خیر واصل شود، لیکن اگر نفسش را تطهیر کند و شریفترین جزء روحش را متوجه عوالم بالاگرداند با فعالیت آن جزء و با کمک نیروی عشق به شناخت شهودی از خیر محض و در نتیجه دانش راستین و در نهایت اتحاد روحی با خیر محض خواهد رسید.

### شهود و نظریه تذکر

بر طبق نظریه تذکر افلاطون ارواح انسانی پیش از وصل به بدن تمامی صور و مثل و خیر محض را مشاهده کرده‌اند، از این رو حقیقت هر چیزی را می‌دانند و به خود حقیقت نیز آگاهی دارند، لیکن با اتصالشان به بدن حقایقی را که در نهادشان به‌طور فطری وجود دارد فراموش می‌کنند، اما می‌توانند دوباره آنها را به یاد آورند. این یادآوری به دو گونه است: گاه در اثر مشاهده و ملاحظه امور محسوس یا در اثر صحبت با کسی به روش دیالکتیکی صورتهایی را به یاد می‌آورد و دوباره از یاد می‌برد، این امر به دلیل مقید بودن به تن و امور مربوط به آن روی می‌دهد، مانند دیالوگی که سقراط در رساله منون با برده انجام می‌دهد. برده دانستی را



که در نهادش در مورد مربع وجود داشته به یاد می‌آورد، اما چنان نیست که بدین واسطه تمامی دانشهای دیگرش را نیز به یاد آورد مگر آنکه بخواهد قدم در راه شناسایی بگذارد و مراحل آن را طی کند.

گونه دیگر آن است که انسان قدم در راه شناسایی می‌گذارد و تمامی مراحل آن را با روش خاص پشت سر می‌گذارد و در تمامی این مراحل پیوسته دانشهای بیشتر و بیشتری را که در نهادش وجود دارد به یاد می‌آورد تا آنکه به آخرین مرحله یعنی شهود می‌رسد و در این مرتبه در واقع تمامی دانشهایش را مجدداً به خاطر می‌آورد و می‌تواند تمامی اشیا و موجودات را همان‌گونه که ذاتاً هستند بشناسد و اگر همچنان در راه شناسایی و شناساندن به دیگران پویا باشد، دیگر دانش راستینی را که به خاطر آورده از یاد نخواهد برد. با این تفاسیر شهود با اتکا به نظریه تذکر تعریف دیگری را هم پینا می‌کند و آن عبارت است از کشف مجدد واقعیهائی ازلی و دینار مجدد با خود خیر که پیش از تولد در انسان به ودیعت گذاشته شده بودند و روح انسان با آنها آشنا بوده است.

### شهود و جاودانگی روح

افلاطون نظریه تناسخ را مطرح کرده و معتقد بوده ارواح انسانی که در پی لذات دنیوی و جسمانی بوده‌اند و به دنبال حقیقت اصلی خویش و دانش راستین نرفته‌اند، پس از مرگ با توجه به اعمالی که آن ارواح در زمان اتصال با بدن انجام داده‌اند، دوباره به بدنهای دیگری از حیوانات و انسانها باز می‌گردند و این سیر ادامه دارد تا زمانی که روح بتواند در یکی از زندگیهایش به حقیقت و دانش راستین دست یابد، عکس این حالت این می‌شود که انسان دوستدار دانش (فیلسوف) که در راه شناسایی قدم می‌گذارد چون دشواریهای مسیر شناسایی را تحمل می‌کند و مراحل آن را پشت سر می‌گذارد و به بالاترین مرحله شناسایی یعنی شهود می‌رسد و دانش راستین پیدامی‌کند، پس از مرگ روحش دیگر به دنیا باز نمی‌گردد و در پیوند و اتحاد با خیر اعلی باقی می‌ماند. بدین ترتیب مشاهده می‌شود که فیلسوف از راه شهود صور الهی و ابدی، جاودانگی خود را نیز محقق می‌کند.

### پیامدهای اخلاقی و اجتماعی ادراک شهودی

از نظر افلاطون انسان دوستدار دانش (فیلسوف) وقتی به شناخت شهودی می‌رسد با به دست آوردن دانش راستین نمی‌تواند انسانی با رذایل اخلاقی و یا حتی فضایل اخلاقی جزئی باشد، زیرا چنین انسانی به‌واسطه فلسفه و شناخت شهودیش شبیه به خیر محض (امر الهی) شده است و همواره به الهیترین چیزها نظر دارد. او تمامی امور زندگی خود و هستی خود را در رابطه با آن می‌نگرد، در نتیجه به زندگی



مادی و معمولی اعتدالی ندارد، به همین سبب نیازی پیدا نمی‌کند که دروغ بگوید، رفتار ظالمانه داشته باشد، از چیزی بترسد، بی‌نظم باشد یا به‌طور کلی رفتارها یا اعمال غیراخلاقی و نهایتاً غیرالهی داشته باشد. از این رو شناخت شهودی سبب می‌شود انسان دارای فضایل خوبشن‌داری، شجاعت، عدالت و حکمت بشود. حال در حیاطه اجتماعی چنین انسانی که ماهیت هر چیزی را می‌داند، شایسته است و باید که زمامدار جامعه شود، چون با داشتن دانش راستین پیوسته به دنبال تربیت صحیح افراد جامعه آماده کردن آنها برای انجام وظایف و شناسان و رساندنشان به درک شهودی، یعنی به دانش راستین و شناسایی خیر اعلی خواهد بود. از نظر افلاطون وصول به چنین شناختی سبب نیکبختی انسانها و جامعه می‌شود و اگر کسی خیر حقیقی را نشناسد، نمی‌تواند رهبر خوبی برای هدایت انسانها باشد و در نتیجه مردم خویش را تباد خواهد کرد. بنابراین اینها رسیدن به جامعه فاضله افلاطون و به‌طور کلی داشتن یک جامعه خوب نیز به رهبری فیلسوفی که از طریق شهود به دانش راستین رسیده ممکن می‌گردد.

### شهود به عنوان دانش راستین نه دانش کامل

شهود افلاطونی با آنکه سبب حصول دانش راستین می‌شود، دانش کامل ایجاد نمی‌کند، زیرا روح انسانی مقید به تن است و به‌واسطه آن دارای محدودیت است و تا زمانی که از قید تن رها نشود نمی‌تواند به دانش کامل دست یابد. پس می‌توان گفت که چون روح پس از رهایی از تن می‌تواند به‌طور حضوری و بدون هیچ‌گونه محدودیتی صور و خیر اعلی را مشاهده کند، آن‌گاه است که دانش کامل را نیز دارا می‌شود یا به عبارتی دانشش را به‌طور کامل به یاد می‌آورد.

### نتیجه‌گیری

با توجه به ابعاد گسترده یا به عبارتی تاثیر شهود در زمینه‌های متعددی که بیان شد، شاید بتوان گفت که شهود افلاطونی در واقع در بر دارنده خودشناسی، هستی‌شناسی و خداشناسی است، چرا که انسان از طریق آن هم به شناخت خود به عنوان موجودی الهی و جزئی از عالم بالا واقف می‌شود، هم مبدا و اصل تمامی هستی یعنی خیر اعلی یا خدا را می‌شناسد و هم به تبع آن می‌تواند ذات تمامی موجودات هستی را دریابد و طبیعتی را هم که در آن زندگی می‌کند، مورد شناسایی قرار دهد.

### تعریف شهود از نظر کانت

واژه‌ای که در فلسفه کانت معادل شهود به کار برده شده (Anschauung) به معنی تماس مستقیم یا دریافت بی‌واسطه است. این واژه از دو جزء Anschauen به معنی تماشا کردن و نگریستن و پسوند ung که علامت اسم مصدر است ساخته شده است. مرحوم دکتر هومن آن را معادل

«تکرار» که ترجمه دقیق و آژه آلمانی است. قرار داده است. «شهود» از نظر کانت عبارت از ادراک آنی و آن گونه شناسایی است که به طور بی واسطه به پدیده‌ها ربط دارد و زمینه لازم و مقصود همه اندیشیدن است. شهود تنها طریقی است که به واسطه آن ما می‌توانیم مستقیماً به اعیان علم پیدا کنیم. تقسیمات شهود از نظر کانت

چهار نوع شهود توسط کانت مطرح شده است: شهود حسی، شهود محض، شهود عقلی و شهود من استعلایی، شهود مختص به انسان شهود حسی است که ادراک به معنای اخص است و زمینه لازم و مقصود همه اندیشیدن محسوب می‌شود. ماده نخستین شهود حسی و احساس است که عبارت از استعداد و ظرفیت قبول تصورات اعیان به وسیله متاثر شدن از آنها است. متعلق شهود حسی عالم پدیدار است. شهود حسی شامل شهود درونی و بیرونی است. شهود درونی عبارت است از شهود خود ما و حالات درونی آن است - در اینجا منظور از خود خود تجربی است - و تحت صورت زمان است که حاصل می‌شود. شهود خارجی یا بیرونی عبارت از شهود جلوه‌های ظاهر یا پدیدارهاست که در تحت صورت مکان وصول می‌یابد. شهود درونی و بیرونی و با شهود مکان و زمان شهود محض نامیده می‌شود و همین شهود است که زمینه لازم و شرط پیشینی ادراک و شهود حسی است. متعلقات شهود حسی قبل از اینکه به آگاهی عرضه شوند، تحت صور پیشینی احساس قرار گرفته‌اند و عمل تنظیم و ایجاد رابطه در ضمن شهود حسی صورت می‌گیرد. شهود حسی ما مبتنی بر شهود محض هستند، چرا که هر تصویری که از پدیدارها در ذهن ما حاصل می‌شود دارای زمان و مکان است؛ به عبارتی هر تصور حسی را که بکاویم با تصور حسی دیگری دارای نسبت زمانی و مکانی است. ادراکات ما از پدیدارهای حسی یا بعد از همه یا قبل از همه یا همزمان با هم رخ می‌دهند، همچنین آنها یا در بالا یا در پایین یا در سمت راست و یا در سمت چپ هستند. مبتنی بودن شهود حسی بر شهود محض دلیل دیگری هم دارد و آن عبارت از این است که ما می‌توانیم تمامی صفات مدرکات شهود حسی را از آنها سلب کنیم مثل رنگ، بو، مزه، شکل و اندازه ولی خود پدیدار به عنوان ایزه همچنان باقی بماند ولی اگر زمان و مکان را از آن مدرکات سلب کنیم، مدرک یا ایزه نیز از بین خواهد رفت، پس زمان و مکان به عنوان شهود محض شرط ایزه شدن یک چیز هستند و مقدم بر شهود حسی‌اند. در اینجا تمایز شهود حسی و شهود محض هم مشخص می‌شود. شهود محض پیشینی است، در حالی که شهود حسی پسینی است، در واقع مکان و زمان به عنوان شهود محض صور شهود حسی محسوب می‌شوند. کانت شهود حسی را شهود تجربی یا انسانی نیز می‌نامد.

**نقش شهود در نظریه شناخت کانت**

عناصری که سبب شناخت می‌شوند عبارت از فاهمه و شهود حسی هستند. شرط ضروری معرفت مفاهیم پیشینی هستند که در فاهمه وجود دارند و فاهمه با اطلاق مفاهیم پیشینی موجود در خویش بر شهود حسی قادر به صدور حکم می‌شود. از تقابل و تعامل ادراکات شهود حسی با مقولات فاهمه شناخت حاصل می‌شود؛ بدین ترتیب که اعیان ادراک شده توسط شهود حسی که منقطع و گسته از یکدیگر هستند، توسط قوه فاهمه و مقولات آن مورد ترکیب قرار می‌گیرند و در نتیجه آن ترکیب حکمی صادر می‌شود و علمی محقق می‌گردد. ادراکات گسته و منقطع شهود حسی مقولات یا مفاهیم محض فاهمه را دارای محتوی و مضمون می‌کنند و فاهمه با دارا شدن آنها به مدرکات می‌اندیشد و سپس حکمی را صادر می‌کند. پس باید گفت معرفت که با صدور حکم یا تصدیق به وجود می‌آید حاصل تقابل حس بدون تفکر و فاهمه اندیشیده است. بنابراین فاهمه به ذات دارای مفاهیم است، ولی به خودی خود بیانگر جهان خارج نیست. از این رو توخالی و بدون محتواست و احتیاج به مدرکات حسی دارد که درباره آنها بندهش و این مدرکات حسی همان ماده‌ای هستند که در هر حکمی وجود دارد و مقولات فاهمه مانند هفت و بستهایی نامریی در حکم حضور دارند که از نحوه ترکیب حکم، نوع مقوله اطلاق شده بر آن را درک می‌کنیم. پس هیچ یک از آن دو

یعنی شهود حسی و مقولات امکان ندارد، به تنهایی علم را به وجود آورند چنانچه خود کانت می‌گوید شهود بدون مقولات فاهمه تابایی و صرفاً یک سرهم‌کردگی ذهنی است و فاهمه هم بدون شهود حسی، تهی و اندیشه صرف خواهد بود. بنابراین مبنای معرفت کانت شهود حسی و مقولات پیشینی فاهمه هستند که شهود بر حسی چون مبتنی بر شهود محض است، می‌توان گفت شهود بنیادینی که در معرفت سهم به‌سزایی دارد، شهود محض است، چرا که صورت پیشینی هر گونه ادراک حسی محسوب می‌شود و مقولات فاهمه و فاهمه بدون آن شهود یا ادراکات حسی نمی‌توانند سبب شناخت شوند.

**نقش شهود در ریاضیات و هندسه به عنوان علم**

ریاضیات شامل هندسه و حساب است. هندسه از نظر کانت عبارت از مجموعه‌ای از قضایای ترکیبی پیشینی است که سبب درک ساختار مکانی می‌گردد و حساب عبارت از مجموعه‌ای از قضایای ترکیبی پیشینی است که سبب درک ساختار زمانی می‌گردد. در این تعاریف سطح و عدد به عنوان اجزای مکان و زمان ملاحظه شده‌اند. با این تعاریف به شکلی سده می‌توان گفت چون قبلاً ثابت



کردیم که زمان و مکان پیشینی در عین حال واقعیتی تجربی هستند، می‌توانیم بگوییم چون موضوع حساب و هندسه اجزای زمان و مکان هستند، پس آنها هم پیشینی و دارای واقعیت تجربی‌اند. در واقع در هندسه مکان یا نامتناهی به‌صورت اشکال هندسی حد می‌خورد و در حساب از زمان نامتناهی واحد را که از آن اعداد زیاد به وجود می‌آیند چنان می‌کنیم و در مورد آنها حکم می‌دهیم. برای اثبات بیشتر این مطلب می‌توان مثالهایی زد. مثلاً می‌توان شکلی با سه خط مستقیم رسم کرد. در اینجا مفاهیم خط مستقیم و عدد سه از تحلیل صرف حاصل نمی‌شوند و باید ابتدا این شکل را ترسیم کرد و به عنوان یک عین به ذهن خود در شهود عرضه کرد. مسلماً این شهود تجربی نیست، زیرا از تجربه و حس قضیه ضروری به دست نمی‌آید. پس باید شهود پیشینی باشد که در این صورت شکل ترسیم شده به عنوان عین نه فی‌نفسه است و نه صورت خیالیه شیء فی‌نفسه، زیرا امور نفس‌الامری در نظر ما ظاهر نمی‌شوند و حتی اگر امکان شهود شیء فی‌نفسه تصدیق شود، این شهود نمی‌تواند پیشینی باشد، زیرا شیء باید به ذهن من در شهود پسینی عقلی عرضه گردد و همچنین آن عین نمی‌تواند صورت خیالیه شیء فی‌نفسه باشد، زیرا قضایای ضروری که قادر می‌شویم به وسیله ترسیم شکل حاصل کنیم، درباره خود شکل است. پس ساختن اعیان و عرضه آنها به ذهن به‌عنوان یک عین باید به شرط وجود



استفاده قوه شهود پیشینی در ما که شرط کلی و ضروری امکان شهود خارجی است باشد. حساب و هندسه هیچ کدام تحلیلی محض که فقط معلوماتی درباره معانی الفاظ یا مفاهیم ایجاد کنند نیستند، بلکه معلومات پیشینی که درباره متعلقات شهود خارجی ارائه می‌دهند که امکان چنین امری در صورتی است که شهود لازم برای ساختن ریاضیات همگی مبتنی بر شهود پیشینی باشند که شرایط ضروری برای نفس امکان متعلقات شهود خارجی هستند. بنابراین هندسه علمی است که خواص مکان را ترکیباً ولی به نحوی پیشینی تعیین می‌کند و تعیین خواص مکان به این علت است که مکان صورت محض احساس بشری است که شرط ضروری کلیه متعلقات خارجی است. پس مبنای لازم عمل ذهن در بسط و نثر نظامهای قضایای ریاضی صور پیشینی احساس یعنی شهود محض و زمان و مکان‌اند. البته در کشف و بسط عمیق این قضایا یا فهم هم داخل است. در عین حال قضایای هندسه و ریاضیات ضروری‌اند و در خارج صادق هستند، یعنی واقعیت خارجی با آنها منطبق است و خیر از خارج می‌دهند و از این رو مفید علم هستند که این خاصیت قضایای تالیفی پیشینی است. پس می‌توان گفت قضایای ریاضی احکام

ترکیبی پیشینی و در نتیجه علم هستند و ریاضیات پدین گونه امکان‌پذیر می‌گردد.

### ربط شهود یا حدود معرفت

در مورد حدود معرفت کانت از اطلاق مقولات فاهمه به اعیان صحبت می‌کنند و می‌گویند مقولات به خودی خود معرفتی در مورد اعیان نمی‌دهند و فقط به داده‌های شهود حی قابل اطلاق‌اند و برای این وجود دارند که معرفت تجربی را ممکن سازند، استفاده مشروع از آنها در اطلاق آنها به متعلقات ممکن تجربه است، پس تمام اصول فاهمه چیزی جز اصول پیشینی امکان تجربه نیستند و همه قضایای پیشینی ترکیبی فقط به این مربوط می‌شوند و نفس امکان آنها وابسته به این ارتباط و نسبت است. از این رو معرفت ما محدود به حوزه پدیداراست و اگر مقولات را بر چیزهای غیرقابل ادراک و غیرمحسوس اطلاق کنیم، هیچ شناختی از آنها به دست نمی‌آید و در واقع به‌مثابه به‌کار بردن مقولات به نحو تهی است و سبب جعل و تعارض ذهن می‌شود، به طوری که هم می‌توان یک حکم مشخصک از اثبات کرد و هم نفی؛ در عین اینکه دلالی که برای هر دو آورده می‌شود، از لحاظ منطقی غلط محسوب نمی‌شود، چنانچه در تاریخ فلسفه مشاهده شده که مثلاً هم برای اثبات جوهریت نفس و هم برای مرکب بودن آن دلیل آورده شده است. از نظر کانت وجود این تعارضات همه به این دلیل است که مقولات در عرصه‌ای که جای آنها نبوده به کار برده شده‌اند و این کار استفاده از مقولات به نحو نامشروع و نارواست. پس دامنه معرفت ما محدود به دامنه واقعیت پدیداری است، یعنی همه آنچه که در ظرف زمان و مکان می‌آید و اطلاق مقولات بر امور زمانی و مکانی است، یعنی شهود حسی آنچه‌تان که ذهن ما اقتضای می‌کند. البته مقتضیات ذهن ما ناقض عینیت نیست، چون نزد اذهان به‌طور کلی معتبر است، یعنی همه اذهان ساختارشان مانند یکدیگر است. بدین ترتیب دو عالم عین و ذهن داریم که از تفاعل آنها عالم پدیدار یعنی معرفت پدیداری حاصل می‌شود و معرفت هم محدود به واقعیت پدیداری می‌شود، لیکن با آنکه نمی‌توانیم از حدود واقعیت پدیداری یا تجربی بگذریم و آنچه را که در ورای این حدود است بشناسیم، حق نداریم بگوییم که فقط پدیدارها موجود هستند، بلکه شیء فی‌نفسه یا نومن هم وجود دارد که معرفت پدیداری ما در عین عینیت داشتن مطابق با آن نیست. نومن مستقل از ذهن در عالم خارج وجود دارد، ولی غیرقابل شناخت و مجهول است. نومن فقط داده‌هایی برای ذهن ما ایجاد می‌کند که فاهمه بر روی آنها کار می‌کند و معرفت را متحقق می‌سازد.

بنابر این تعیین حدود معرفت مستقیماً وابسته به فاهمه و مقولات آن است، ولی از آنجا که فاهمه و مقولاتش به‌تنهایی

سبب شناخت نمی‌شوند و ادراکات حسی نیز نمی‌تواند معرفت هستند. پس به‌طور غیرمستقیم حدود معرفت وابسته به شهود حسی است. غیرمستقیم بودن ربط شهود حسی به انسان به‌طور شهودی از ادراک کردنش می‌فهمد که من انلیشیدیه‌های وجود دارد، ولی نمی‌تواند آن را اثبات کند یا به آن اشاره کند چون آن یک نومن است و در حوزه معرفت انسان قرار نمی‌گیرد و نمی‌شود آن را اثبات یا ابطال کرد.

**نتیجه گیری**

از مطالب ذکر شده ابتدا می‌توان نتیجه گرفت که شهود مطرح شده توسط کانت از آنجا که بیشتر از یک نوع است، دارای سلسله مراتب است، از شهودی که بیشتر در شناسایی دخیل است تا شهودی که در شناسایی سهمی ندارد.

- بدین ترتیب:
- ۱- شهود محض
  - ۲- شهود حسی
  - ۳- شهود من استعلایی
  - ۴- شهود عقلانی.

نتیجه دیگر این است که سه مورد از شهود چهارگانه از شروط نظریه شناخت کانت هستند. شهود محض شرط ضروری و پیشینی، شهود حسی به عنوان ماده خام شناخت و شهود استعلایی شرط ضروری وحدت ترکیبی کثرات یعنی شهود محسوس است. بنابراین می‌توان گفت نظریه شناسایی کانت عمیقاً در شهود ریشه دارد.

به نظر می‌رسد نظریه شهودی که کانت مطرح کرده، دارای یک تفاوت اساسی با شهود مطرح شده در نزد سایر فیلسوفان است و آن این است که نزد اکثر فلاسفه شهود به نحو مستقل یکی از شیوه‌های شناخت است و غالباً شیوه‌های دیگری نیز برای شناسایی موجود هستند. لیکن در کانت شهود مستقلاً به عنوان شیوه‌ای از شناسایی مطرح نمی‌شود، بلکه از عناصر شناسایی محسوب می‌شود.

**فهرست منابع**

۱. افلاطون، دوره آثار، جلد اول، دوم و سوم، محمدحسن لطفی، چاپ دوم، انتشارات خوارزمی، تهران ۱۳۶۷
۲. دایرةالمعارف فارسی، جلد دوم، بخش دوم، به سرپرستی غلامحسین مصاحب، چاپ اول، موسسه انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۷۴
۳. دایرةالمعارف تنسیع، جلد دوم، زیر نظر احمد صدر خاچسیدجواد، کارمران فانی، بهاءالدین خرمشاهی، بنیاد اسلامی طاهر، تهران ۱۳۶۶
۴. فرهنگ فلسفی، جمیل صلیبا، منوچهر صامی، تهریدی، حکمت تهران ۱۳۶۶
۵. فولکیه، پل، فلسفه عمومی یا مبداالطبیعی، یحیی مهدوی، چاپ اول، انتشارات دانشگاه تهران، تهران ۱۳۷۰

۶. کابلستون، فردریک تاریخ فلسفه، جلد اول، سیدجلال‌الدین مجتویی، چاپ دوم، انتشارات علمی و فرهنگی و سروش، تهران ۱۳۶۸
۷. گاتری، و. س. ک.، محاورات علمی، رساله منون، حسن فتحی، چاپ اول، نشر فکر روز، تهران ۱۳۷۷
۸. گاتری، و. س. ک.، زبان‌شناسی، محاورات انتقادی، حسن فتحی، چاپ اول، نشر فکر روز، تهران ۱۳۷۷
۹. گاتری، و. س. ک.، جمهوری، حسن فتحی، چاپ اول، نشر فکر روز، تهران ۱۳۷۷

۱۰. دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه شماره حرف ش، بخش اول، زیر نظر دکتر محمد معین و دکتر سیدجعفر شهیدی، چاپ دانشگاه تهران، تهران ۱۳۴۹
۱۱. واژه‌نامه فلسفی، سهیل محسن افغان، حکمت، تهران ۱۳۶۲
۱۲. یاسپرس، کارل، افلاطون، محمدحسن لطفی، خوارزمی، تهران ۱۳۵۷
۱۳. برن ژان، افلاطون، سیدابوالقاسم پورحسینی، هما، تهران ۱۳۶۳
۱۴. یوران، کارل، افلاطون، محمدحسن لطفی، طرح نو، تهران ۱۳۷۵

14- Plato, R. M. Hara, Oxford New York, Oxford University Press, 1982

15- The Oxford English dictionary, Second edition, volume, A- Bazouki-Clarendon press, Oxford, 1989, p.

16- Cassels Latin dictionary, Macmillan, Publishing company Co. 866 Thrd Avenue, New York, Printed in Great Britain by



the Bath Press.

**پی‌نوشتها**

1. Cassels, Latin dictionary. Macmillan. Publishing company. 866 Thrd Avenue. New York Printed in Great Britian by the Bath Press.
2. The Oxford English dictionary, Second Edition volume, A. Bazouki, Clarendon Press, Oxford 1989 p.
3. Noises, Nous
4. Plato, R. M. Hare Oxford New York, Oxford University, Press 1902. p

۵. افلاطون، دوره آثار افلاطون، محمدحسن لطفی، چاپ دوم، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، تهران ۱۳۶۷، جلد سوم، ص ۱۳۵۲ (رساله فایدروس)
۶. همان (رساله سوفیست)، ص ۱۴۹۹
۷. همان، جلد دوم (رساله جمهوری)، کتاب هفتاد، ص ۱۱۵۶
۸. همان، جلد سوم، نامه شماره ۷، ص ۱۹۸۹
۹. همان، صص ۱۹۸۸ و ۱۹۸۹
۱۰. همان، جلد دوم، ص ۱۱۲۳، بند ۹-۵۰